

ترجمه از قصه

۱۹۴۷

از رفت آینه روشن گشته از بهر آخور  
نه کند آرزو خورشید در خان کبیر  
سوزن در آستان در انگ و آرم فوطه در  
تغیر از ناله زارم و خوشند و طهور  
نیت در مان بهر در دعایان خسته چون

در دستان از تو دورند و قیام بر غور  
از مراقت آتش غم در دم گردد خزون  
نور نه افروز شود چون گردد از خورشید دور  
سوره زار از آب شیرین می نخواهد در گول  
و صل تو شیرین ولی نیت من زار است کور  
بر رخ گلگون تو تاب بر زلف است این

یا همی پر پیچ و خم بگوده در گلزار مور  
چون قصه ره ندارم بر برگ کور تیان  
کلمه افغان مرا صد بار بهر از قصه

۱۹۴۷

زار